

بعد از ۵۰ سال؟

بعد از گذشت ۵۰ سال از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تفاوت‌های ایران امروز با ایران ایام کودتا کدام‌ها هستند؟

مدارهای باز بجای مدارهای بسته؟:

۱- در روزهای کودتا، حکومت ملی دکتر مصدق با دو بدیل رویا رو بود: یکی از انگلستان و امریکا نمایندگی می‌کرد و دیگری از «اتحاد جماهیر شوروی». امروز، دولت ملاتاریا، نسبت به جامعه ملی، خارجی است. «بلوک شوروی» از میان رفته است و وابستگان دیرین به انگلیس و امریکا جریان انحلال را دارند به پایان می‌رسانند. در حقیقت، کوششی بایسته بود تا امریکا در تراشیدن یک بدیل دست نشانده ناکام شود. از این کوشش دریغ نشد:

الف- خط آزادی و استقلال توانست جامعه جوان را از افتادن در دام خطرناک جدا کردن حساب آزادی از حساب استقلال، نگهدارد. هم در پهنای نظر روشن کرد که «آزادی در وابستگی» ممکن نیست و چنین آزادی، جز استبداد در وابستگی نیست. و هم در عرصه عمل، مانع از آن ابهام شد که می‌توانست به بهائی سنگین برای ایران تمام شود. ابهامی که حاصل می‌شد از جانشین کردن مبارزه برای آزادی و استقلال، با مبارزه بر ضد رژیم ملاتاریا. نیز ابهامی که حاصل می‌شد از جانشین کردن اتحاد مردم سالارها برای استقرار مردم سالاری در ایران، با «فقط وحدت برای سرنوشتی رژیم». همچنین، ابهامی که حاصل می‌شد از تمیز قائل شدن میان زورپرستان حاکم و زورپرستان در تقلا یافتن و یا باز یافتن قدرت و گنجاندن این زورمداران در شمار نیروهای مخالف.

ب- خط آزادی و استقلال نیز نپذیرفت که موضوع اداره جامعه ایران را با هیچ قدرت خارجی موضوع گفتگو بداند و بکند. مراجعه‌ها، همه، پاسخ شنیدند: ما ایستاده‌ایم تا اداره ایران، در ایران، و در دست مردم ایران قرار گیرد.

ج- بر کوشش برای حساس کردن وجدان جهانی نسبت به مبارزه مردم ایران برای باز یافت آزادی و استقلال، افزوده شد.

د- در سطح جامعه ملی، بر قرار کردن جریان اندیشه و اطلاعات و نقد موضعی که استقلال را پیشکش می‌کرد تا آزادی بدست آورد و تصحیح موضع سبب شد که امریکا از این واقعیت آگاه شود که بدیل سازی از مطرودهای مردم ایران، خسرانی جبران‌ناپذیر می‌شود.

نتیجه اینست که رژیم ملاتاریا نمی‌تواند با دو رأس دیگر مثلث زور پرست، مدار بسته بوجود آورد. در صورتی که امریکا بالمره از بدیل سازی منصرف شود - بدیهی است که به استقامت در کوشش برای آنکه از این کار منصرف شود، می‌باید ادامه داد - مدارهای داخلی بسته با دو رأس مثلث زور پرست و مدارهای خارجی بسته با امریکا و این یا آن کشور منطقه، یکسره باز شده‌اند. و برای نخستین بار، در برابر رژیم ملاتاریا، خط آزادی و استقلال قرار گرفته‌است. وضعیتی وارونه وضعیت ایران در ماههای پیش از کودتای ۱۳۳۲. از این نظر، ایران در بهترین موقعیتها برای باز یافت آزادی و استقلال است.

۲- با وجود این، خطر از میان نرفته است: گفتگوهای پنهانی که از پرده بیرون افتادند و تقلاهایی که رهبری سازمان ترور برای معامله با امریکا بعمل می‌آورد، گویای این واقعیت است که ملاتاریا نیز می‌خواهد آنچه از استقلال ایران مانده‌است را در ازای استبدادش بر ایران بفروشد. فرق دولت ملاتاریا با دولت نهضت ملی در اینست که دولت بر سر استقلال ایران تن به معامله نمی‌داد و شعار ملاتاریا حفظ قدرت به هر قیمت است. با وجود این، موقعیت امروز با موقعیت آن روز بسی متفاوت است: نه موقعیت جهان امروز چون موقعیت جهان آن روز است و نه افکار عمومی امریکا و انگلیس امروز با رژیمهای استبدادی سازگار است و نه این دو قدرت آن نقش را می‌توانند در سیاست داخلی ایران داشته باشند که در رژیم شاه داشتند.

با وجود این، اگر ایرانیان خواستار استقرار دولت استقلال و آزادی هستند، می‌باید بکوشند معامله ملاتاریا با امریکا و انگلیس را نیز ناممکن کنند و راه را برای استقرار دولت مردم سالار، بطور کامل هموار بگردانند. زمان استقرار چنین دولتی باز هم کوتاه‌تر می‌شود اگر الف - ملاتاریا نتواند به زیان ملتی با قدرتهای خارجی زد و بند کند و ب - خط آزادی و استقلال بتواند غرب را بر آن دارد که در قبال ایرانی «سیاست بی طرفی فعال» را در پیش می‌گیرد. توضیح اینکه به وجدان جهانی و به مردم ایران اطمینان دهد، با ملاتاریا، به زیان آزادی و استقلال ایران وارد معامله نمی‌شود و سیاست خویش در ایران را تابع میزان رعایت حقوق انسان و استقرار آزادیهای بیان و تجمع و... می‌کند.

این واقعیت که امریکا و انگلیس و اسرائیل از آلترناتیو سازی ناتوان شده‌اند، با واقعیت دیگری همراه است و آن اینکه خط آزادی و

استقلال حاضر به معامله با هیچ قدرت خارجی نیست و ایستاده است که، این بار، ولایت از آن جمهور مردم شود و حاکمیت مردم بر کشور خویش، بطور کامل، برقرار شود. و این دو واقعیت با واقعیت سومی همراه است و آن اینکه اگر دو رأس دیگر مثلث زورپرست بکار امریکا در آلترناتیو سازی نیامدند، از آن روست که جامعه ملی حاضر نشد خود را زندانی مدار بسته بد و بدتر کند و برای خلاصی از استبداد ملاتاریا، تن به استبداد وابسته دیگری بدهد. بنا بر این، تفاوت کیفی سومی میان ایران امروز با ایران دوران کودتای مرداد ۱۳۳۲، بوجود آمده است و آن اینست که استبدادبان در جامعه ملی تکیه گاه نمی یابند. با وجود این،

۳- از لحاظ ترسها، مشابهتهائی میان امروز و آن روز وجود دارد: آن روز، با وجود جلوگیری از خرید نفت ایران، ایرانیان از قحطی نمی ترسیدند. امروز می ترسند. آن روز، بخشی از جامعه از بلعیده شدن کشور توسط روسها می ترسیدند امروز از افتادن به روزگار افغانستان می ترسند. آن روز، ایرانیان از بخطر افتادن دین و هویتشان می ترسیدند، امروز از «دین» ملاتاریا باز برای دین و هویتشان می ترسند. آن روز، جامعه ملی انبان خشونت نبود با وجود این، مردم از بروز جنگ داخلی می ترسیدند و امروز، جامعه انبان خشونت است و مردم از انفجار این انبان می ترسند. آن روز مردم از کودتا می ترسیدند و کودتا روی داد، امروز از مداخله نظامی امریکا می ترسند و امید به همت ایرانیان که روی ندهد.

بدین قرار، برخی ترسها مشابهند و بعضی نه. با وجود این، ترسها مهمترین دستیار استبدادبان هستند. الا اینکه، جامعه ایران ۵۰ سال تجربه نیز بر تجربه های قرون افزوده است. درس تجربه استبداد پهلویها و درس تجربه استبداد ملاتاریا، یکی و همان است: مایه های ترسها را رژیم استبدادی می سازند. بدون خلاصی از استبداد، بخش بزرگی از ترسها نه تنها زدودنی نیست که بزرگ نیز می شود و بسا اموری که مردم از وقوعشان می ترسند، روی خواهند داد. با استقرار مردم سالاری، ترسها یکسره از میان نمی روند. هنوز رشد بر میزان داد و وداد می باید تا که انبان خشونت خالی و الفت و انسجام ملی روز افزون و افق آینده باز و پر از نوید امید گردد، تا ترسها از میان برخیزند. هنوز، بیان آزادی می باید به انسانهای ناطق آزادی بدل شود تا که گرایشهای قدرت گرا، این و آن ترس را دستمایه نکنند. هنوز...

۴- تفاوت دیگر وضعیت امروز که آقای هاشمی رفسنجانی تدارک کودتای جدیدی را می بیند - که در صورت موفقیت، بسا آقای خامنه ای نیز قربانی آن می شود - با ایران دوران کودتای ۲۸ مرداد اینست که پایه های ساختار استبداد فرو ریخته اند: پایه سلطنت برجا نیست. پایه بزرگ مالکی از میان رفته است و ایلها همان نقش را هم که می داشتند، دیگر ندارند. ساخت بازار نیز تغییر کرده است. پایه «روحانیت» دچار دگرگونی اساسی است. بخشی از آن، در کار نواندیشی دینی و آزاد شدن از دین بمثابة بیان قدرت است. بخشی که دولت ملاتاریا را تشکیل می دهد، با وجود بر قدرت بودن، پایگاه اجتماعی در حال فرو ریختنی دارد. دولت از لحاظ مالی و نیز مرام قدرت و فنون دیوان سالاری از مهار ملت بیرون است. با وجود خارجی شدن دولت، پایه چهارمی که ساختار قدرت استبدادی بر آن پا بود، نیز، چنان تحولی کرده است که در برابر فشار جامعه ملی برای تحول، نه تنها هیچگونه مقاومتی نمی کند که ناگزیر است در پیروی از وجدان جهانی، ابراز موافقت نیز بکند. افزون بر این،

هرچند بر ضد دولت نهضت ملی نیز، قوم گرایی و فرقه گرایی را دستمایه کردند و در دوران مرجع انقلاب نیز چنین شد، اما اینک جامعه ایرانی تجربه لبنان و افغانستان و عراق و نیز تجربه ایران، خود، را در اختیار دارد و می تواند با اطمینان بیشتری به قوت همبستگی و توحید ملی، وارد مرحله تحول قطعی برای استقرار مردم سالاری بگردد.

۵- تحول جمعیت کشور: افزایش جمعیت و جوان شدنش و نیز شرکتش در انقلاب و تجربه ای که بعد از انقلاب، از استبداد ملاتاریا بدست آورده است، و نیز نیاز جامعه جوان به جامعه باز و توانا به بکار گرفتن نیروهای محرکه که جوان مهمترین آنهاست، وضعیت امروز را از نظر چندی و چونی با وضعیت آن را متفاوت می گرداند.

هرچند جامعه جوان دوران کودتا، سیاسی می اندیشید و برخی بر آنند که جامعه جوان امروز سیاست گریز است، اما گریز از سیاست را گریز از استبداد و نیافتن سیاست دیگری که روش هدفی جز قدرت باشد، می باید تلقی کرد. این نسل آمادگی بسیار برای انتخاب آزادی بمثابة هدف و سیاست بمثابة روش باز یافتن آزادی دارد. چنانکه اگر دانشجویان خط آزادی و استقلال را برگزینند و شکستن دیوارهای سانسور را هدف کنند، می توانند جامعه جوان را به بیان آزادی بخوانند. این کار بسی عاجل است. چرا که مجموعه عواملی که آسیبها و نابسامانیهای اجتماعی را شتابان توسعه می دهند، در بیان و اندیشه راهنما، بازگو می شوند. بدین قرار، هراندازه گیجی ادامه پیدا کند، آسیبها و نابسامانیهای اجتماعی با میزان و شتاب و شدت بیشتری توسعه پیدا می کنند. در حقیقت،

۶- تفاوت بسیار مهم وضعیت امروز با وضعیت ایام کودتا - که در قسمت اول این مطالعه نیز بدان پرداخته ام - در اینست که آن زمان، زمان رونق کار ایدئولوژیها بود. ایدئولوژی مهاجم، مارکسیسم لنینیسم بود. لیبرالیسم در موضع دفاع بود. «بیان دینی» محل اعتناء نبود. مارکسیسم - لنینیسم بدست «حزب طبقه کارگر» و از راه جنبش مسلحانه، در این و آن کشور، دولتها را به تصرف در می آورد. در برابر،

سرمایه داری لیبرال، در کشورهای زیر سلطه، «دیکتاتوریه‌های نظامی رشد» را حاکم می‌گرداند. اینکه بازار ایدئولوژیها، سخت کساد است و با انقلاب ایران، اندیشه راهنمای نو و روش نوئی به جهانیان پیشنهاد شده است. نتیجه اینست که با هیچ بیان قدرتی نمی‌توان جامعه‌ای را برای سرنگون کردن رژیم استبدادی و جانشین کردن رژیم استبدادی دیگری، به حرکت درآورد. دو رأس مثلث، وقتی دیدند از «تجدد» ورشکسته غرب و مرام التقاطی کاری ساخته نیست، گمان بردند اگر به جامعه بگویند ما را مرامی نیست ما تنها می‌خواهیم استبداد ملاتاریا را بر اندازیم و دین و مرام یک امر شخصی است، می‌توانند ضعف فلج‌کننده خویش را بیوشانند و جامعه جوان را بفریبند. حال آنکه جامعه جوان به حق از آنها پرسید و می‌پرسد: شما خود بعنوان مرام چه در سر دارید؟ ربط مرام شما با روش کار شما و نقشی که در دولت جانشین دارد چیست؟ گروهی که مرامش قدرت بهر قیمت است، اگر بر دولت مسلط شود، استبدادش کمتر از استبداد ملاتاریا خون ریز و خائن به ایران و فاسد نمی‌شود.

بدین قرار، ایران و جهان امروز نیازمند بیان آزادی است و دولت حقوق مدار، بر محور این بیان می‌تواند محتوا و شکل بجوید. داخلی شود و در خدمت جامعه ملی مجری برنامه استقلال و آزادی و رشد بر میزان داد و وداد بگردد. جامعه جوان ایران در موقعیتی است که، به آگاهی از بیان آزادی، می‌تواند بسرعت از گیجی بدر آید و در راست راه استقرار مردم سالاری نوی بگردد.

بدیهی است تفاوتها در تفاوتهایی که بر شمردم خلاصه نمی‌شوند. اما این تفاوتها کافی هستند برای دانستن موقعیتی که جامعه امروز ایران در آنست. بنا بر این وقت آنست که خاصه‌های خط آزادی و استقلال آن روز را با خاصه‌های خط آزادی و استقلال امروز مقایسه کنیم و هدف و روشی را بجوئیم که امروز می‌باید در پیش گرفت:

خاصه‌های خط آزادی و استقلال در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد و خاصه‌های امروزی آن:

۱- خاصه اول این خط آن روز و امروز این بود و هست که در درون به گروه بندیهای حاکم و در بیرون به قدرتهای خارجی متکی نبوده است. تکیه‌گاه اجتماعیش یک طبقه از طبقه‌های اجتماعی نیز نبود و نیست. زیرا هدفی که تعقیب می‌کرد و می‌کند، با «منافع» گروه بندیهای حاکم ناسازگار و با حقوق قشرهای مختلف جامعه ایرانی سازگار بود. اگر «چپ» وابسته رهبری نهضت ملی ایران را نماینده «بورژوازی ملی» می‌خواند، الف - به دلیل کم سواد و ب - به دلیل توجیه موضع ضد استقلال خویش بود. در حقیقت، دانسته یا نادانسته در نظر و عمل، از گروه بندیهای حاکم نمایندگی می‌کرد. آنها که شجاعت انتقاد از خویش را یافته‌اند، این واقعیت را نیز تصدیق کرده‌اند.

با وجود این، بخشی از تمایلهای که در خط آزادی و استقلال بودند، به این عنوان که آزادی بر استقلال مقدم است، از آن بیرون رفتند. همین موضع‌گیری، آنها را از مقام بیانگر همگانی‌ترین خواستها باز داشت تا جایی که فضای خالی را شاه سابق، با «انقلاب سفید» پرکرد. با وجود این تجربه، در دوران مرجع انقلاب، بار دیگر، رعایت جانب امریکا، و تقدم بخشیدن به آزادی، یکبار دیگر، خلأی را بوجود آورد که ملاتاریا آن را با گروگانگیری پر کرد.

امر بس مهمی که از نظرها مخفی مانده، اینست که قائل شدن به تقدم آزادی بر استقلال، ترجمان ثنویت تک محوری است. و چون ثنویت تک محوری اصل راهنما شد، در آنچه به حقوق فردی و جمعی جامعه مربوط می‌شود، نیز، اصل تقدم این حق بر آن حق، «منافع» این قشر بر آن قشر، به جبر، بر عقل رهبری حاکم می‌شود و آن را از بیانگر حقوق فردی و جمعی عموم مردم به بیانگر منافع گروه بندیهایی که می‌توانند تکیه‌گاه قدرت بگردند، تبدیل می‌کند. ۲- بدین قرار، آن خطر که خط آزادی و استقلال می‌باید هیچگاه از آن غافل نشود، خطر «تقدم بازی» است. برای آنکه تمایلهای موجود در این خط و جامعه جوان به اهمیت این خطر توجه کند، یادآور می‌شوم که از باستان تا امروز، رهبرانی که بخاطر تحقق خواستها و به عمل درآوردن آرمانها مبارزه می‌کنند و به قدرت می‌رسند، نشسته بر مسند قدرت، عهد می‌شکنند و بجای برآوردن خواستها و عینیت بخشیدن به آرمانها، آلت فعل توقعات قدرت می‌شوند. همواره نیز، با تقدم اصلی بر اصلی شروع می‌کنند:

* گرایشهایی از خط استقلال و آزادی با تقدم آزادی بر استقلال شروع کردند و در پی آن، «صبر و انتظار» روش شد و... تا که از جریان تحول جامعه برکنار ماندند و وقتی موجهای انقلاب برخاستند، فضای خالی رهبری را آقای خمینی پر کرده بود. از آن پس تا امروز نیز، همچنان در بند تقدم بازی هستند و غافلند که جبهه ملی، نخست بیان آزادی و استقلال است، بیانی است که حقوق فردی و جمعی تمامی مردم ایران را در بر گیرد. جبهه‌ای که مردم در آن شرکت می‌کنند، جبهه ایست که در اندیشه راهنمای آن، محلی برای تقدم این اصل بر آن اصل و این حق بر آن حق نیست.

* در ایران ما، در دوران انقلاب، «بیان پاریس» بر زبان آقای خمینی جاری شد. او در برابر دنیا بدان متعهد شد. بدان بیان، ملتی به حرکت آمد و، در انقلابی بی مانند، گل را بر گلوله پیروز کرد. چرا؟ زیرا «بیان پاریس» حقوق فردی و جمعی همه مردم ایران را در بر می‌گرفت. اما

وقتی پای او به ایران رسید و بر مسند قدرت نشست، «این بر آن مقدم» را رویه کرد. بر هر تقدم بخشیدنی، بخشی از حقوق فردی و جمعی قربانی شد. وقتی کار به ولایت مطلقه فقیه رسید، فرد و جمع ایرانی فاقد هر حقی شد و «ولی امر بر جان و ناموس و مال او بسط ید یافت».

* میثاقی که بر اساس آن «شورای ملی مقاومت» پدید آمد، شامل اصول راهنمای تعریف شده‌ای بود و بر جدائی ناپذیری این اصول از یکدیگر، تأکید شده بود. اگر خط سیر گروه رجوی را پی بگیریم، می‌بینیم این گروه از تقدم این اصل بر آن اصل شروع کرد و بدین کار، از جامعه ایرانی جدا شد. عبرت نگرفت و به تقدم بازی ادامه داد تا به تقدم «فرقه رجوی» رسید و در این فرقه نیز، «تاکیش رجوی» پیش رفت.

* اگر در مسیری تأملی کنی که «اصلاح طلبان» طی کرده‌اند، می‌بینی، قربانی تقدم بازی شده‌اند. از تقدم با نظام است و تقدم با رویارو نشدن با «رهبر» است، شروع شد و تقدمهای دیگر را در پی آورد.

اینگونه کسان چرا چنین می‌کنند؟ زیرا قدرت زاده تقدم است. جریان پیدایش و تمرکز و بزرگ شدن و آنگاه انحلال قدرت، جریان تقدم‌ها است که بنا بر نیاز قدرت جانشین می‌شوند. اما این جریان، در واقع همان جریان سلب حقوق فردی و جمعی از انسانهاست. بدین قرار، بر تمایلهای موجود در خط استقلال و آزادی و دانشگاهیان و دانشجویان است که این قاعده را هیچگاه از یاد نبرند:

در بیان آزادی که حقوق فردی و جمعی جامعه‌ها را در بر می‌گیرد، محلی برای تقدم اصلی بر اصلی و حقی بر حقی نیست. با هر تقدم قائل شدنی، حقی از حقوق فردی و جمعی تمامی اعضای یک جامعه نقض می‌شود. آن کس و آن گروه که اصلی را بر اصلی مقدم می‌شمارد، دیگر بیانگر تمامی اعضای جامعه نیست، حتی بیانگر حقوق نیست و بیانگر «منافع» گروه بندیهائی است که یا می‌خواهند قدرتی را که دارند حفظ کنند و یا می‌خواهند به قدرتی برسند. بنا بر این، برای آنکه تمامی مردم بتوانند به جنبش پیوندند، نخست بیان است که می‌باید بیان آزادی و شامل حقوق فردی و جمعی تمامی مردم بگردد. و

۳- اگر امروز مدارهای داخلی و خارجی تا حدود بسیار باز شده‌اند، بیمن کوشش مداوم خط آزادی و استقلال، خطی است که در طول زمان، بازنگاهدشتن مدارهای داخلی و خارجی را هدف قرار داده و بطور مداوم کوشیده‌است نگذارد ملاتاریا مردم ایران را در مدارهای بسته داخلی و خارجی اسیر کند. اینک وقت آنست که جامعه جوان ایران پرسد: الف - کدامها هستند گروههای سیاسی که در بستن مدارهای داخلی، شریک کار ملاتاریا بوده‌اند؟ یعنی، بنوبه خود، بستن مدار را شرط از میدان بدر کردن رقبا و تصرف دولت می‌دانسته‌اند و هر بار فضا باز شده‌است، وارد عمل شده‌اند تا فضا بسته گردد؟ ب - حلقه‌های زنجیره تقدم هاشان کدامها هستند؟ ج - چه اندازه کوشیده‌اند پای قدرتهای خارجی را بمیان بیاورند تا مدار بسته داخلی را با مدار بسته خارجی غیر قابل گشودن کنند؟ کارنامه این گروهها چیست؟ د - آیا گروه سیاسی می‌توان یافت که بنای کار خود را بر تقدم اصلی بر اصلی نگذاشته باشد و مستقل از مثلث زور پرست، عمل کرده باشد؟

وقتی این پرسشها را جامعه جوان موضوع تحقیق برای یافتن پاسخها کرد، آن وقت به اهمیت کار خط آزادی و استقلال پی می‌برد. پی می‌برد که الف - اگر امروز مدارها تا حدودی باز شده‌اند، به یمن وجود خط آزادی و استقلال، خطی است که به «بیان پاریس» و اصول راهنمای انقلاب ایران وفا کرده‌است و هیچگاه تن به تقدم بازی نداده‌است. ب - به یمن بیان آزادی، این خط آزادی و استقلال است که توان افشاکردن خیانتها (جنگ، حراج ثروتهای ملی، سازشهای پنهانی: اکتبر سورپرایز و ایران گیتها و...) و جنایتها (کشتار زندانیان در شهر یور سال ۱۳۶۷ و سازمان ترور و ترورهادر داخل و خارج از قبیل میکونوس و...) و فسادهای بزرگ (الیگارش مافیایا و اختاپوس جهانی فساد و...) را یافته‌است. و ج - اگر خط آزادی و استقلال، نه خشونت که خشونت زدائی را روش کرده‌است و بنا را بر آن گذاشته‌است که انسان ایرانی را از غفلت نسبت به آزادی و حقوق خویش بدرآورد، بدان خاطر است که روش آزادی، آزادی است، روش استقلال، استقلال است و رشد با رشد کردن واقعیت پیدا می‌کند. و برای آنکه تمامی یک ملت به حرکت درآید، فرد فرد آن می‌باید حقوق خویش را بشناسد، استعدادها، از جمله استعداد رهبری خویش را بشناسد و بکار بگیرد.

بر جامعه جوان است که دو کار بکند: نخست بنگرد که جز خط استقلال و آزادی چه گروهها و کسانی این هدفها و روشها را دارند؟ و آنگاه از خود پرسد، جز بیان آزادی کدام بیان است که هر کس خود می‌تواند به عمل بگذارد، از اعتیاد به خشونت بیاساید و مستقل و آزاد بگردد؟

۴ - خداوند از شیطان پرسید: چرا به آدم سجده نکردی؟ او پاسخ داد مرا از آتش و او را از خاک آفریدی. با آنکه شیطان می‌گفت از آتش آفریده شده‌است، دائم از نور می‌گریخت. گریز از شفافیت خاصه همه آنهایی که، در ادعا، جانبدار آزادی، مردم سالاری، یا «اسلام ناب محمدی» هستند اما در حقیقت، جز قدرت نمی‌جویند. شیطان خود را آفریده از نور می‌شمرد و آزادی خویش را نمی‌دید. هستی را، آفرینش را نمی‌دید. نمی‌دید که استکبار، خود را محور کردن و برد دید خویشتن را به خود محدود کردن نیست. خود را ندیدن است. همه زورپرستان اینسان کور می‌شوند. خود را، بمثابه استقلال و آزادی و استعدادها و حقوق نمی‌بینند و، چشم و گوش بسته، بنده قدرت می‌شوند. بدین قرار، از خاصه‌های بارز خط آزادی و استقلال، شفافیت است. سالک این راه می‌داند که در روشنائی راه می‌رود و از هر سو

دیده می‌شود. می‌داند که در درون خویش را نیز می‌باید روشن نگاه دارد. چنانکه پندار و گفتار و کردارش، همه، در نور، انجام گیرند و شفاف باشند.

بدین قرار، تفاوت انسان آزاد با انسان زورمدار در اینست که از زندگی انسان آزاد، هیچ پنهان نیست. زمان او را شفاف‌تر نیز می‌کند چنانکه بسان نور راه زیست در استقلال و آزادی و رشد را به نسل‌ها که از پی یکدیگر می‌آیند، می‌نماید. بعکس، پندار و گفتار و کردار زورپرست‌ها را دائم می‌باید پنهان کرد. با وجود این، زمان زورپرست را کدر و کدرتر می‌کند. زیرا ناشناخته‌های پندار و گفتار و کردار او نیز شناخته می‌شوند. از شاخص‌های کودتای ۲۸ مرداد، یکی مصدق است که قربانی شد، دیگری دکتر فاطمی است که شهید شد، سومی شاه و چهارمی کاشانی و پنجمی زاهدی است که دستیار سیا و انتلیجنت سرویس در کودتا شدند. در طول نیم قرن، هرچه سند از قید «سری است» رسته است، مصدق و فاطمی و... را شفاف‌تر و شاه و زاهدی و کاشانی و... را کدرتر می‌کند. هر کاوش تاریخی که بعمل آمده‌است، مصدق و فاطمی و... را شفاف‌تر و شاه و زاهدی و کاشانی را کدرتر کرده‌است. هر خاطره و یادداشت روز - از آنها یکی خاطرات روزانه علم، «غلام خانه زاد» شاه است که خود را عاشق شاه می‌خواند. حقایق بسیاری را کتمان می‌کند. با وجود این، همین یادداشت‌ها میزان کدورت یک مستبد نادان را و اندازه زیانمندی او را برای جامعه، سخت آشکار می‌کند - که منتشر شده‌است، مصدق و فاطمی و... را شفاف‌تر و شاه و زاهدی و کاشانی و... را کدرتر کرده‌است.

بدین قرار، بر جامعه جوان امروز است که بداند سالک راه آزادی و استقلال، در پندار و گفتار و کردار، می‌باید شفاف باشد. ورود در این راه را با زودن تاریکی از پندار و گفتار و کردار می‌باید آغاز کند. اگر چنین کند، تفاوت بیان آزادی را از بیان قدرت نیک در می‌یابد. و نیز در می‌یابد چرا برغم سه بار جنبش همگانی، ایران دولت مردم سالار ندارد و استبدادیان تاریک خانه نشین دولت را قبضه کرده‌اند؟ با دریافتن بیان آزادی و علت نداشتن دولت مردم سالار، بر آن می‌شود ببیند شفاف‌ها کیانند و کدرها چه کسانی هستند؟ به اینجا که می‌رسد، می‌بیند شفاف‌ها آنها هستند که در خط آزادی و استقلالند. اینها هستند که ایرانیان را از ظلمات استبداد به نور آزادی می‌خوانند. و

۵ - اگر حقوق از آن همگان است و اعضای جامعه، در حقوق فردی و جمعی، برابر هستند، اگر هر انسان دارای استعدادها، از جمله استعداد رهبری است، پس بیان آزادی، فراخوانی دائمی است به شرکت تمامی اعضای جامعه ملی به شرکت در رهبری و مدیریت جامعه:

* وقتی بیان آزادی فراخواندن انسانها به عمل به حقوق خویش، به فعال کردن استعدادهای خویش، به بکار انداختن توان رهبری خویش است. پس خاصه خط آزادی و استقلال که سالک این راه را از قدرتمدارها جدا می‌کند، اینست که او مردم را گله گوسفند و خود را گله چران نمی‌شمارد. بلکه کوشش او بر اینست که تمامی مردم استعداد رهبری خویش را بکار اندازند و در رهبری شرکت کنند. این کوشش تا استقرار مردم سالاری بر اصل مشارکت و پس از آن، نیز، ادامه می‌یابد.

انسان امروز، وقتی بخواهد از خود بیگانه شدن یک بیان دینی در بیان قدرت را اندازه بگیرد، با شگفتی می‌بیند پیامبری که آزاد کردن انسان و فراخواندنش به بکار گرفتن حقوق و استعدادهاست، تا چوپانی فروکاسته می‌شود و انسانها در گله‌های گوسفند ناچیز می‌گردند. * بدین قرار، خط آزادی و استقلال خط دعوت به مشارکت در رهبری است و خط قدرتمداری خط امر کردن مردم به اطاعت و یک گروه، یک شخص را، کانون تمرکز قدرت کردن است. این خاصه خط آزادی و استقلال و تفاوت آن با خاصه خط قدرتمداری چنان آشکار است که همه کس، بدون زحمت، می‌توانند ببینند.

پس همه آنها را که دائم تکرار می‌کنند: مردم بدون رهبری نمی‌توانند به جنبش برخیزند و اصرار دارند که رهبری مردم را بر عهده گیرم، فرا می‌خوانم که الف - بیان آزادی را بجوئید و روش زندگی کنید. که ب - استعداد رهبری خویش در خط آزادی و استقلال فعال کنید. که ج - با آنها که در این خط هستند هم خط و همکار بگردید. که د - آویزه گوش کنید: رابطه آمر و مأمور رابطه آلت و آلت باز و سد راه آزادی است. کار کسی که در خط آزادی و استقلال است، تعمیم امامت و یا فراخواندن همگان به فعال کردن استعداد رهبری خویش و مشارکت در رهبری بر اصل برداری و برابری است.

شما ایرانیان را آزادی، به رشد، به آموختن روش آزاد شدن که بدون فعال کردن قوه رهبری نمی‌شود و به شادی در پیروزی بر زورمداری و پیروزی در شادی می‌خوانم. از تاریکی به نور در آئیید. در نوبتی دیگر، خاصه‌های خط آزادی و استقلال را موضوع بحث قرار می‌دهم چراکه زمان، زمان شفاف کردن این خط است تا این بار، زور پرستان دیگر نتوانند خود را در شمار سالکان راه آزادی و استقلال جا زنند.